

وصله هم بجای آرموی در شد و او جامد بدشتن آن شیان سرد پروا نیاید
 وز غم عظیم آمد بیکر و در آن سرد پروا آمد بوحامد در میان برف می چسبید
 و برف از وی می چسبید آن سرد گفت تو همین را بجای گفتی گفتند بودی که بجای باش
 دوستان از وی دوستان بجای آردند **باب در غزالی رحمه الله تعالی نام وی**
 عمر و است بفرغانه بود و در پیشان آن دیار مشایخ نزر که در باب خوانند سری
 صاحب کرامات ظاهر و صاحب کتاب کشف المحجوب گفته است که وی ناوفا و اولاد
 بود شیخ الاسلام گفته که شیخ عمو میزاد بد بود وی گوید که روزی بدشوی
 نشسته بودم یکی در آمد و گفت دعای بی کنی که سرتوب با آمد و سرتوب امیری بود
 که چنان آمدی و باب برکت از کشتن از کشته بود و جود در بنای دین با علم و لغت
 اینجا نهادم بود پای بر آفتاب زده و گفت آنکند مشربکب فی الحال بر در شهر بنی کون
 از اسب پشاد و کنش بسکت و هم شیخ عمو گوید که یکی در آمد و گفتشای باب
 دعای بی کنی تا با او آن آید دعا کرد با دلان در اینستاد در یک هفته همان سرد آمد و گفت
 دعا کرد تا با بر ایستد که همه خان و مان فرود آمد دعا کرد با دلان با از ایستاد و صفا
 کشف المحجوب گوید که باب لا عجزه بود فاطمه نام چون قصد زیارت باب کرد فر
 و ز در باب وی رسید و گفت بجه آمدی گفت تا شیخ را بدید بصورت وی
 بمن نظری که بد بشفت ای بیس من خود ترا از فلان روزی پیشم و تا از منت غایب
 بنخوا هستم بدید و مرا حساب کرد من روزی تلای تو به من بود لب کفنی ای بیس

مراد و غایت ترک است نرفغانه
 عراق بقرینه باب ج باب در آن
 و غایه و در کت خوانند و دیگر
 درین فرغانه رطب ممکن است
 چنان مذکور خواهد شد

سرتوب صبر سوره و مسکن دار
 مصله و فتح کاف و باب مؤخره

مقصود آنست که اصل آن کار زیارت
 است است و زیارت اشباح بی
 است تا وقت و مغصبتان نیست که
 در وقت اشباح اصلا با بد نیست
 و وی کای مجرب سلسله است
 و در وقت اشباح اصلا با بد نیست

مسافت کار که است پس زیارات بهمت کن که شخص کرای آن نکند که زیارت وی
 کند و اندر حوضو داشت باح هیچ چیز نه بسته است پس گفتشای فاطمه آنچه داری
 بیان این در پیش بخور و طبق آنکور تا زه پا و زده وقت آن بنود و بدن و طبعی
 و بفرغانه رطب ممکن بود **ابو منصور محمد بن احمد الاصفهانی شیخ الاسلام**
 گفت وی شیخ اصفهانی بوده و بزرگ بوده و امام عالم بود و علوم ظاهری و علوم
 بگانه مشایخ در وقت خود حنبلی مذهب بود شیخ احمد کوفی وی دادید بود
 وی را گفته که از وی هیچ سخن یاد داری گفت روزی در میان سخن می گفتند الف
 عزیزی را گفته نما بود از پیر یک سخن **ابو نصر سراج قدس الله تعالی عنه**
 وی دلباطوس الفکر گوید در زنون علم کامل بود در زیارات و معاملات شای
 عظیم داشت صاحب کتاب مع است وی در تصایف بسیار است و وی علم طریقت
 و حقیقت و مسکن وی طوس بوده است فری ایست و در یلی و یچده مرتضی
 و سری سقوی و سهل استری دادید بود گویند که ماه رمضان بعد رسید
 در مینو شویزیه وی را حلوتخانه دادند و امامت در پیشان بوی تقویض
 نمودند تا عیلامنت کرد و در فراویج بیخ ختم کرد در شب خادمی و شیخ
 در او بودی چون روز عید شایعفت خادمی که آمدند و صفا همه بجه
 بود و شیخی ز مستان بود و در آن شب آنش سوخت در معارف شیخ
 شیخ را حالی بدید آمد روی بافتن بان نهاد و در میان آنش خدای را بخواند

آنرا بر روی گردانید و در وقت
 کتاب کرد تا آنکه مغصبتان
 در وقت اشباح اصلا با بد نیست
 و در وقت اشباح اصلا با بد نیست
 و در وقت اشباح اصلا با بد نیست

این نویسنده است که در فرغانه ترکستان اولاد است
 مع بیم و مسکن و سوره و فتح کاف و باب مؤخره
 بر اسطین زری در علم کلام
 آن در وقت اشباح اصلا با بد نیست
 و در وقت اشباح اصلا با بد نیست
 و در وقت اشباح اصلا با بد نیست

مسافت